



جلوه‌هایی از

مقام علمی

شیخ مفید

حسن حسن‌زاده آملی

از آنجا که حضرت استاد فرزانه آیت‌الله حسن‌زاده آملی فرصت تحریر
مقاله‌ای جهت ویژه نامه شیخ مفید نداشتند، طی گفتگویی،
گوشه‌هایی از حیات علمی شیخ را باز گفتند که ملاحظه می‌کنید:

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهرین
و علی جمیع عباد الله الصالحین.

شخصیت علمی شیخ مفید

پیرامون شخصیت علمی و بعضی از آراء شامخ جناب شیخ بزرگوار، رئیس شیعه در

زمان خود، عالم الهی، متکلم نبیل، حضرت شیخ اجل، مفید رضوان الله تعالی علیه به اندازه فرصتی که دارم عرایضی تقدیم می‌دارم.

جناب شیخ مفید حقا کسی است که هر کس - از زمان خود شیخ مفید تا حال - در باره شخصیت ایشان، دست به قلم برده، او را به بزرگی و تبهر در فنون و علوم ستوده است. در کتب فریقین نوشته‌اند:

آن بزرگوار کسی بود که در مجلس درس و افاضه او، شیعه و سنی حاضر می‌شدند. مثلاً قاضی ابوبکر باقلانی به درسش تشرّف می‌یافت؛ از طرف دیگر سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، این بزرگان از اعظام امامیه هم در محضرش تشرّف داشتند. شیعه و سنی در پیشگاه معارف و عظمت او، خاضع بودند و کتب تراجم، آن جناب را عالمی وارسته و خشن پوش، زاهد، بی‌آلایش و بی‌اعتنای به دنیا معرفی کرده‌اند و خدای سبحان، سعه و شرح صدر به او عطا فرمود و درایت و بینش ایشان در اصول و فروع معارف، زبانزد خاص و عام، شیعه و سنی بوده و هست. ما در این باره چند جمله از گفتار جناب قاضی نورالله شهید، در مجالس المؤمنین و همچنین گفتار شیخ طوسی در کتاب فهرست که از کتب اربعه رجال است، به عرض می‌رسانیم: جناب قاضی نورالله شهید در معرفی حضرت مفید، می‌فرماید:

«الشیخ الأجلّ السّعيد ابو عبدالله محمد بن محمد بن النّعمان الحارثی الملقّب بالمفید، افادت پناهی که عقل مستفاد، از قوت قدسیه او مستفید، و فکر فلك پیمای او با ملاً اعلا در گفت و شنید بود. مجتهدی قدسی ضمیر و متکلمی نحیر، شاهبازی تیز آهنگ، و بدیهه پرداز فیروز چنگ. اشاعره از سطوت مناظره او در کنج اعتزال، و حال ارباب اعتزال از دهشت مباحثه او مانند حال...»^۱

توضیحی در باره اصطلاح حال

حالی را که معتزله قائلند، واسطه بین وجود و عدم است. چون در علم باری تعالی

.....

۱ - مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۴، ص ۴۶۳.

توانستند مسئله عظیم علم را حل کنند؛ زیرا به پندار خودشان علم را تعریف کرده‌اند به «صورت حاصله از شیء در نزد عالم» بدین جهت در علم خدای متعال درماندند که خدا عالم را چگونه خلق کرد. آیا پیش از ایجاد عالم، علم به آن داشت یا نداشت؟ علم که صورت حاصله از شیء در نزد عالم است، و هنوز شیئی نداشتیم تا صورت آن پیش خدا حاصل آید، بدین جهت درماندند. ما در کتابها و نوشته‌هایمان مفصلاً در این باره بحث کرده‌ایم، بحثی خالی از تعصب، آن کس که دلیل دارد چه حاجت دارد با تعصب حرف بزند.

بنده دلیل دارم و بر این عقیدتم - و پای حرفم هم وا می‌ایستم - که این همه بلاها بر سر این آقایان و دیگران در نیامده مگر اینکه از ولایت ائمه علیهم السلام رو برگرداندند. این همه بلاهایی که بر سر اصول معارف قرآن آمده است، بر اثر دوری از باب ولایت است. *إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ*^۲ اگر اینها به محضر مخاطبان اصلی قرآن رجوع می‌کردند، در علم الهی به این حرفها مبتلا نمی‌شدند. چرا ما در باره علم باری تعالی به زحمت نیافتاده‌ایم و چرا این حرفهای بی‌اساس رانمی‌زنیم؟ برای اینکه ما بحمدالله به دریای علوم الهی یعنی اهل بیت اطهار(ع) مرتبط هستیم، *الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمْ*. خدای علام الغیوب را گواه می‌گیرم که از روی تعصب حرف نمی‌زنم، دلیل دارم. آنان چون در باره علم الهی درماندند، قائل به حال شدند. خوب از آقایان می‌پرسیم: حال چیست؟ جواب می‌دهند: حال يك چیزی است که نه موجود است و نه معدوم، صورت علمیه اشیا است، جدای از خداست. سؤال می‌کنیم پس اینها از چه زمانی هستند؟ قدیمند؟ بله. در عرض خداوند واجب بالذاتند؟ خیر. مخلوقند؟ خیر. حادثند؟ خیر. پس قدیم ازینند؟... توقف می‌کنند. موجودند؟ نخیر. اگر بگویند موجودند، باید یا واجب بالذات باشند یا مخلوق. واجب بالذات که نیستند. مخلوق هم که نیستند و الا تسلسل لازم می‌آید؛ اگر مخلوق باشند، باید با علم، آفریده شوند و نقل کلام در صورت علمشان می‌شود. خوب پس اینها چی هستند؟ اینها نه مخلوقند، نه واجب

.....

۲ - کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ج ۸، ص ۳۱۱.

بالذات، نه معدوم، پس سؤال می‌کنیم، اینها چه هستند؟ اینها صور علمیه اشیا‌اند. حادث هم که نیستند، مخلوق هم که نیستند، واجب بالذات هم نیستند، پس چه هستند؟ جواب می‌دهند: اینها حال هستند.

خدا رحمت کند علامه شعرانی را، سر درس عرض کردیم: اینکه نه واجب است، نه ممکن، نه موجود است، نه معدوم، پس حال چیه؟ در جواب فرمود: ای...!!! در جواب چنین حال باید گفت: ای، بله آن ای هم زیادش هست.

جناب قاضی نورالله شهید به دنبال عبارت پیشین می‌فرماید:
«در کتاب فهرست شیخ ابو جعفر طوسی طیب الله مشهده که از جمله تلامذه اوست، مذکور است که شیخ مفید از اکابر متکلمان طایفه امامیه است.» آن هم متکلمی که به کلام آبرو داد.

وجه تسمیه علم کلام

در وجه تسمیه علم کلام گفته‌اند: اول بحثی که پیش آمده و در آن قال و قیل شده، راجع به کلام الله و قرآن کریم بوده است. آنها کلام الله را قدیم می‌دانند، جناب خواجه طوسی در کتاب نقد المحصل آورده که در مورد این مسئله بحث و جدل به حدی بود که اگر کسی از علما، قائل به قدیم بودن قرآن و کلام الله نبود او را تازیانه می‌زدند، به دار می‌آویختند و گردن می‌زدند.^۳

قوشچی در شرح تجرید از طایفه‌ای از حضرات عامه نقل می‌کند: آنها به طوری در این باره اغراق می‌کردند که می‌گفتند حتی کاغذ، مرکب و جلد قرآن هم قدیم است.^۴

خوب مگر با این حرفها دین الهی خدشه می‌پذیرد، دین الهی فوق این حرفهاست. و ما در تعلیقاتی که بر کتاب کشف المراد داریم، فرمایشی از استادمان، مرحوم آقای شعرانی نقل کردیم؛ ایشان فرمودند:

.....

۳ - شوارق الالهام، چاپ سنگی، ج ۲، صفحه آخر، به نقل از نقد المحصل.

۴ - کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی، تصحیح و تعلیق و مقدمه: استاد حسن زاده آملی، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق، بخش تعلیقات، ص ۵۶۷ به نقل از شرح قوشچی بر تجرید الاعتقاد.

این آقایان خواستند از قرآن تجلیل کنند و خیال کردند که اسم قدیم موجب بزرگداشت قرآن است. ما هم به دنبال فرموده ایشان اضافه کردیم که: نظر این آقایان از کلمه قدیم چیست؟

اگر می‌خواهند بگویند علم الهی و محتوای قرآن و حقیقت قرآن، قدیم است، کسی در این اختلاف ندارد، خداوند ذاتش قدیم است و صفاتش هم عین ذاتش هست و قدیم است. در این مطلب جای قال و قیل نیست.

و اگر می‌گویند این قرآنی که بر خاتم انبیا صلی الله علیه و آله نازل شده است، این قدیم است، ولی ظاهر خود قرآن این است که قدیم نیست بلکه در سال و ماه و روز خاصی بر جان پاک پیغمبر اکرم (ص) نازل شده است: *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ؛ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ.*^۶ آخر شما مگر اهل قرآن نیستید؟ اولین مفسر قرآن، خود قرآن (كِتَابُ اللَّهِ يَنْطِقُ بِبَعْضِهِ بَعْضٌ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ)^۷ و خود خداست. این آیات همدیگر را تفسیر و بیان می‌فرمایند، بفرمایید، ببینید خود قرآن و خود خداوند چگونه بیان می‌فرماید: شهر رمضان الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ پس در ماه رمضان نازل شده، *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ*، پس این لیلۃ القدر در شهر رمضان بود.^۸ ما در باره لیلۃ القدر و لیلۃ القدر انزالی و تنزیلی و اجمالی و تفصیلی و تأویلات لیلۃ القدر، مباحثی را در کتاب انسان و قرآن آورده‌ایم و از آیات و روایات ائمه اطهار، استظهار کردیم که عالم هیچ‌گاه خالی از لیلۃ القدر نبوده و نیست و نخواهد بود.

مرحوم مفید هم فرمایشی در این باره دارد، فرمایشی است حق و صدق و می‌فرماید: «اسم مخلوق روی قرآن آورده نمی‌شود.» البته این نه به این معناست که حادث نیست، چون یکی از معانی کلمه مخلوق، اختلاق و افتراق و مکذوب و دروغ بودن و... است (مانند بعضی الفاظ که استعمال آنها را برای خداوند اجازه

.....
۵ - سوره قدر (۹۷): ۱.

۶ - سوره دخان (۴۴): ۳.

۷ - سوره بقره (۲): ۳.

۸ - نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۱۳۳.

۹ - رك: كشف المراد، بخش تعلیقات.

نمی‌دهند)، احتراماً سر قرآن آورده نمی‌شود.
کم گوی و گزیده گوی چون در تا زانک تو جهان شود پر
مرحوم مفید حقاً خیلی موجز نویس و گزیده گو بوده است.

موقعیت منحصر به فرد شیخ

غرض، جناب شیخ طوسی که خود از جمله تلامذه جناب مفید است، در کتاب فهرستش مذکور است که شیخ مفید از اکابر متکلمان طایفه امامیه است و در زمان خود، رئیس آن طایفه بود در علم و فتوا، و پیشوای علمای اعلام بود در صناعت کلام، و در علم فقه، مجتهد و فقیه بی نظیر و شبیه بود. فکر عمیق و فهم دقیق داشت و بدیهه یاب و حاضر جواب بود و قریب به دوست کتاب از صغیر و کبیر، تصنیف دارد. فهرست کتب او معروف است. ولادت او در سال ۳۳۸ بود و وفات او در سیم ماه رمضان سال ۴۱۳. و روز وفات او روزی بود که اهل زمین، عظیمتر از آن ندیده بودند. به سبب کثرت مخالفان و مؤالفان دارالسلام [بغداد] عامه و خاصه در تشییع جنازه او شرکت کرده بودند و چنان عظمتی تا آن روز مشاهده نشده بود.
البته بهترین معرف هر کس آثار وجودی اوست. (کاسه چینی که صدا می‌کند / خود صفت خویش ادا می‌کند). و بهترین معرف جناب مفید آثار قلمی و کتابهای عظیم الشان اوست، چه جان عظیم و چه روح بزرگی که این همه آثار وجودی از آن جناب باقی مانده است.

مرحوم شیخ طوسی بزرگوار که صاحب تهذیب و استبصار است و می‌دانیم این هر دو کتاب از کتب اربعه و جوامع روایی و فقهی امامیه هست در ابتدای تهذیب، استادش شیخ مفید را به کنیه ابو عبدالله مطلق - نام شریفش را نمی‌آورد - اسم می‌برد و می‌فرماید: بعضی از اصداق از من خواستند که کتابی در فقه بنویسم:
وَ سَأَلَنِي بَعْضُ الْأَصْدِقَاءِ أَنْ أَقْصِدَ إِلَى رِسَالَةِ شَيْخِنَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى
الْمُوسُومَةَ بِالْمُقْنَعَةِ لِأَنَّهَا شَافِيَةٌ فِي مَعْنَاهَا، كَافِيَةٌ فِي أَكْثَرِ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ أَحْكَامِ

الشریعة... ۱۱

مقنعه، متن تهذیب است. بعد استبصار را جناب شیخ به صورت خلاصه تهذیب نوشته است. نکته جالبی که حضرت شیخ الطایفه در ابتدای کتاب تهذیب دارد این است که می‌فرماید:

مقنعه شیخ ما مفید بر دو قسم است: ابتدا در اصول معارف و بعد در فروع بحث می‌کند. آن قسمتی را که در اصول معارف هست چون شرح و توضیح آن باعث طولانی شدن مطلب می‌شود، وامی‌گذارم و همان قسمت فقهی‌اش را شرح می‌کنم.

خود این کار چقدر شیرین است که فقیه ناموری مثل جناب مفید، وقتی کتاب فقهی می‌نویسد، ابتدا آمده اصول معارف و اصول دین را تحریر فرموده، بعد از آن فروع دین را بحث کرده است. که البته باید، فروع مبتنی بر اصول باشد. اینجا به عنوان یک تنبیه و تبصره‌ای به عرض برسانم که آثار حضرت شیخ اجل مفید خیلی ناظر به افکار و آراء حضرت شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیهما می‌باشد. از این رو جناب مفید کتابی به نام مقنعه نوشته است در حالی که جناب صدوق کتاب مقنعه را نوشت - که در جوامع الفقهیه چاپ شده است - آن مقنعه است و این مقنعه دور نیست که چون جناب مفید به حضرت شیخ صدوق خیلی نظر دارد، مقنعه ایشان هم ناظر به مقنعه جناب شیخ صدوق بوده باشد با تاء مبالغه که به آخر آن اضافه شده است مثلاً در مقام مبالغه به یک مرد راوی که خیلی حدیث حفظ است می‌گوییم: راویة.

البته جناب شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه مطلقاً آثارشان، قلمشان، فکرشان، آرائشان، تعلیم و تربیتشان، زهدشان، تقوایشان خیلی طول و عرض دارد بله با این چند جمله‌ای که به طور اختصار و اجمال تقدیم می‌داریم، به این اندازه‌ها حق شیخ

.....

۱۱ - تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، تحقیق و تعلیق سید حسن موسوی خراسان، بیروت، دار صعب و دار التعارف، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۳؛ «برخی از دوستان از من خواستند به رساله شیخمان ابو عبدالله - خدا او را تأیید کند - به نام «مقنعه» بردارم؛ زیرا در باب خودش شافی و برای اکثر آنچه که از احکام شرعی بدان نیاز است، کافی است.»

مفید ادا نمی‌شود.

آقای مارتین مکدرموت به عنوان تز و پایان نامه تحصیلش کتابی راجع به اندیشه‌های کلامی شیخ مفید نوشته است. آفرین بر ایشان که در میان این همه متکلمین، موضوع تزش را شیخ مفید قرار داده و او را یافته است. این خودش دلالت می‌کند بر هوشیاری این آقا، آفرین به ایشان. البته زحمت کشیده شده و ما قصد جسارت و اهانت نداریم ولیکن پیرامون افکار و آراء و کتابها و فرمایشات جناب شیخ مفید، فوق این مقدار باید مطلب نوشت و حقیقت امر این است که تحقیق پیرامون جناب مفید و افکار و آراء و کتابهایش و نظرهای عمیق کلامی‌اش و حقایقی که در کتابهایش آورده از اصول و فروع، کار حوزه علمیه است. ان شاء الله امیدواریم که خداوند بر توفیقات آقایان بیفزاید، شرح صدر عطا کند و همگان را به مقام محمود نایل بگرداند. دست به قلم بفرمایند و حق حضرت مفید را آنچنان که هست، ادا بنمایند. هر چند که این آقا - الْفَضْلُ لِلْمُتَقَدِّمِ - قدم برداشته و کاری کرده است.

چند نمونه از افکار و آراء کلامی شیخ مفید

تجرد نفس

از قدیم الأیام، همه اعظام و مشایخی که در بقای نفس ناطقه و تجرد روح انسانی، بحث نموده‌اند نظریات جناب مفید را در حرفهایشان به میان آورده‌اند. ابتداءً در این باره به عرض برسانم که در حکمت متعالیه، مبانی اصیل علوم اسلامی و انسانی این است:

آنچه مرکب است فاسد می‌شود.

جوهر بسیط فاسد شدنی نیست.

نباتات و رستنیها مرکبند، متلاشی می‌شوند، حیوانات هم مرکب از عناصرند

و متلاشی می‌شوند.

نتیجه تمام ادله تجرد نفس ناطقه این است که نفس ناطقه چون جوهر

بسیط است، فاسد شدنی نیست، بلکه باقی و بر قرار است و همه این فرمایشات در این بیت آمده است:

روح انسان اگر از فوق طبیعت نبود پس چرا از همه احکام طبیعت به در است نتیجه تمام ادله تجرد نفس ناطقه این است که نفس ناطقه چون جوهر

بسیط است، فاسد شدنی نیست، بلکه باقی و بر قرار است

این مطلبی بود در مورد تجرد نفس ناطقه که به عنوان مقدمه عرض کردیم. جناب شیخ بهائی که خودش ابوالفضائل است، در شرح چهلمین حدیث کتاب اربعینش که راجع به تجرد نفس ناطقه بحث فرموده، می‌فرماید:

وَهُوَ (تجرد نفس) مُخْتَارُ أَعْظَمِ الْحُكَمَاءِ الْإِلَهِيِّينَ وَ أَكْبَرِ الصُّوفِيَّةِ وَ الْإِشْرَاقِيِّينَ وَ عَلَيْهِ اسْتَقَرَّ رَأْيُ أَكْثَرِ مُتَكَلِّمِي الْإِمَامِيَّةِ كَالشَّيْخِ الْمُفِيدِ وَ بَنِي نُوَيْبَتٍ وَ الْمُحَقِّقِ نَصِيرِ الْمَلَّةِ وَ الدِّينِ الطُّوسِيِّ وَ الْعَلَّامَةِ جَمَالِ الدِّينِ الْحَلِيِّ وَ...^{۱۲}

یکی از رساله‌های حضرت مفید رضوان الله تعالی علیه موسوم است به اجوبة المسائل السروية که از او سؤالهایی راجع به تجرد نفس می‌شود. در آنجا راجع به این مطلب از او سؤال می‌کنند که:

مَا قَوْلُهُ - حَرَسَهُ اللَّهُ عِزَّهُ - فِي الْإِنْسَانِ، أَهَذَا الشَّخْصُ الْمَرْئِيُّ الْمُدْرِكُ... أم جزء حالٍ فِي الْقَلْبِ، حَسَّاسٌ ذَرَاكٌ؟

آیا انسان همین بنیه ظاهری محسوس است، یا ورای این است؟

الجواب: أَنَّ الْإِنْسَانَ هُوَ مَا ذَكَرَهُ بَنُو نُوَيْبَتٍ وَ قَدْ حَكِيَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَيْضاً وَ الْأَخْبَارُ عَنْ مَوَالِينَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تَدُلُّ عَلَى مَا نَذَهَبُ إِلَيْهِ وَ هُوَ قَائِمٌ بِنَفْسِهِ لَا حَجْمَ لَهُ (یعنی از احکام طبیعت به در است) وَ لَا حَيْزٌ وَ لَا يَصِحُّ عَلَيْهِ التَّرْكِيْبُ وَ لَا الْحَرَكَةُ وَ لَا السُّكُونُ وَ الْإِجْتِمَاعُ وَ الْإِفْتِرَاقُ (که اینها همه از احکام طبیعت است) وَ هُوَ الشَّيْءُ الَّذِي كَانَتْ تُسَمِّيهِ الْحُكَمَاءُ الْأَوَائِلُ الْجَوْهَرَ الْبَسِيْطَ.^{۱۳}

۱۲ - این نظر، اختیار بزرگان حکمای الهی و بزرگان صوفیه و اشراقیون و رأی اکثریت متکلمان امامیه مانند شیخ مفید و آل نوینخت و محقق طوسی و شیخ طوسی و علامه حلی بر آن قرار گرفته است.

۱۳ - اجوبة المسائل السروية چاپ شده ضمن عدة رسائل شیخ مفید، منشورات مكتبة المفيد، قم، [بی تا]، چاپ

ما در درس چهل و سوم کتاب دروس معرفة النفس همین فرمایش جناب مفید را نقل کرده و تمام عباراتش را - که اینجا يك دو سه سطر نقل کردیم - ترجمه کرده ایم.

در همین کتاب «دروس معرفة النفس» و بخصوص در کتاب عیون معرفة النفس و شرح آن (شرح العیون فی شرح العیون که اخیراً منتشر شده است) آیات و روایتی را که دلالت بر تجرد نفس ناطقه دارند آورده و سخنی از تفسیر بیضاوی نقل کرده ایم؛ بیضاوی در تفسیرش آورده است: اجماع صحابه رسول الله بر این بود که نفس ناطقه باقی و مجرد است، فانی شدنی نیست. ما بعد از نقل این عبارت گفته ایم که: اگر چنانچه جناب بیضاوی را در تفسیر انوارالتنزیل هیچ حرفی نبود مگر همین يك مطلب، کافی بود در ارزش و گرانقدری کتاب انوارالتنزیل. مستحضر هستید که کتاب انوارالتنزیل از کتب درسی حوزه های علمیه قبلی بود، لذا بر انوارالتنزیل خیلی حواشی نوشته شده، مثلاً جناب شیخ بهائی یکی از کسانی است که بر آن حاشیه دارد. این کثرت حاشیه دلیل بر این است که کتاب درسی بوده است. که متأسفانه حالا خوانده نمی شود. ما یکی از توفیقاتی که بحمدالله داشتیم، به لطف الهی تمام مجمع البیان را از اول تا آخر به صورت درس در محضر جناب استادمان علامه شعرانی خواندیم و توفیق خوبی برای ما بود.

رؤیت خدا

یکی دیگر از نظریات شیخ مفید درباره رؤیت باری تعالی است. که نظر به فرمایشات صدوق علیه الرحمه دارد. برای روشن شدن حقیقت، عرایضی تقدیم می داریم. البته نه این که نعوذ بالله بخواهیم یکی را بزرگ کنیم و دیگری را کوچک. گاهی نظرهای خاصی برای عالم پیش می آید. عالمی مثل جناب شیخ صدوق رضوان الله علیه که

.....
دوم، ص ۲۱۷: «تعریف انسان همان است که آل نوبخت گفته اند و نیز از هشام بن حکم نقل شده است. اخباری که از ائمه (ع) روایت شده بر نظر ما - درباره انسان - دلالت می کنند و آن قائم به خود است و حجم و مکانی ندارد و ترکیب و حرکت و سکون و اجتماع و افتراق در آن جایز نیست و همان چیزی است که فلاسفه متقدم آن را جوهر بسیط می نامیدند.»

حدود سیصد عنوان تألیفات دارد، گاهی هم افکار خاصی برایش پیش می‌آید. دو سه تا از نظریات ایشان نارساست. یکی از آنها مسئله رؤیت است. جناب صدوق در کتاب توحید راجع به اخبار رؤیت می‌فرماید: با اینکه احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن احمد بن یحیی از علمای امامیه، پیش از من در مسئله رؤیت جامع روایی دارند، ولی برای اینکه مبدا در مسئله رؤیت الهیه پای عوام بلغزد، روایات رؤیت را نقل نمی‌کنم.

ما از جناب صدوق سؤال می‌کنیم: اگر بنا بود گفتنی نباشد، خود ائمه نمی‌فرمودند: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ^{۱۴}؛ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ^{۱۵} ناس ناسند، عالمون عالمونند. پای عوام، چکار دارد به این حرفها بلغزد. این فرمایش ایشان بنده را وادار کرد که دو رساله نوشتم، یکی لقاء الله و یکی رؤیت که هر دو در «هشت رساله عربی» چاپ شده است.

آن لقاء الهی که باطن رؤیت است، يك حرفی است، رؤیت چشمی هم که ما بخواهیم مثلاً این جسم را ببینیم حرفی دیگر. این جور رؤیت مربوط به مرئی محدود است و این همان است که جناب فردوسی گوید:

به بینندگان آفریننده را نبینی، مرنجان دو بیننده را
غیر متناهی با این دو چشم - که هر چه را می‌بیند طبیعت است - دیده
نمی‌شود. طبیعت، فعل الهی است، آیات الهی است و ماورای طبیعت غیر متناهی
است و مرئی نمی‌شود. این است که يك رساله در باره رؤیت و يك رساله در باره
لقاء الله - با استفاده از آیات و روایات - نوشتم که این دو را باید از همدیگر جدا
کرد. جناب صدوق فرمود:

و الْأَخْبَارُ الَّتِي رُوِيَ فِي هَذَا الْمَعْنَى [يعني في الرؤية] و أَخْرَجَهَا مَشَابِهُنَا رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُمْ فِي مَصْنَفَاتِهِمْ، عِنْدِي صَحِيحَةٌ وَإِنَّمَا تَرَكْتُ إِيْرَادَهَا فِي هَذَا الْبَابِ خَشْيَةً أَنْ يَرَاهَا
جَاهِلٌ بِمَعَانِيهَا فَيُكْذِبُ بِهَا فَيُكْفِرُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ.^{۱۶}

۱۴ - سوره فاطر (۳۵): ۲۸.

۱۵ - سوره عنکبوت (۲۹): ۴۳.

۱۶ - توحید صدوق، تصحیح و تعلیق سید هاشم حسینی تهرانی، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، بی تا، ص ۱۱۹:

آن وقت می‌فرماید:

دو نفر روایات رؤیت را جمع آوری کرده و نقل فرموده‌اند. بعد رؤیت را معنی می‌کند. خوب، پس احادیث را هم نقل بفرمایید، رؤیت را هم معنی بفرمایید. یکی از کتابهای جناب مفید، تصحیح اعتقادات صدوق است. خدا رحمت کند جناب آقای حاج عباسقلی واعظ چرندابی و مرحوم سید هبة الدین شهرستانی را که زحمت کشیدند و این کتاب را به طبع رساندند. شیخ مفید در این کتاب در باره شیخ صدوق می‌فرماید:

وَلَوْ اِقْتَصَرَ عَلٰى الْاَخْبَارِ وَ لَمْ يَتَعَاطَ ذِكْرَ مَعَانِيهَا، كَانَ اَسْلَمَ لَهُ مِنَ الدُّخُولِ فِي بَابِ يَضِيقُ عَنْهُ سُلُوكُهُ.^{۱۷}

اگر شیخ صدوق فقط روایت نقل می‌فرمود و این فرمایشات را نمی‌فرمود، بهتر بود. و ما در کتاب سرح العيون (در عین بیست و هشتم) این مطالب را عنوان کردیم و گفتیم که رؤیت دارای مراحل است: رؤیت بصری، خیالی، منامی، فوق منامی، عقلی، شهودی. رؤیت، ادراك است و ادراك يك معنای اشتدادی و تشکیکی دارد، مراتب دارد. همه رؤیت که رؤیت بصری نیست. راجع به رؤیت الهی، آیات و روایات ما ناظر به آن مقام شهود و مرحله عالی لقاء الله، و مرحله عالی رؤیتند. سیره اهل علم این است که بیان حقیقت را هیچ وقت وانمی‌گذارند. اگر جواهر را باز کنیم می‌بینیم مرحوم صاحب جواهر چقدر بر فقهای دیگر ایراد دارد، نقل می‌کند، رد می‌کند و از این حرفها اشکالی هم پیش نمی‌آید. خواستم عرض کنم که اگر مرحوم مفید در باره رؤیت، بر جناب صدوق اشکالی دارد، از همین باب است.

سهو النبی

مرحوم صدوق بعضی نظرهاى دیگر هم دارد که با واقع وفق نمی‌دهد؛ از آن جمله

.....

→ «روایاتی که در این زمینه (در باره رؤیت) وارد شده و مشایخ ما آن را در جوامع حدیثی خود نقل کرده‌اند پیش من صحیح است، ولی به علت آنکه ممکن است اشخاص جاهل آن را خوانده و تکذیب نمایند و در نتیجه نادانسته کافر شوند از ایراد آنها در اینجا صرف نظر کردم.»

۱۷ - شرح عقائد الصدوق أو تصحیح الإعتقاد، چاپ شده همراه اوتل المقالات، مقدمه و تعلق: سید هبة الدین شهرستانی، با تصحیح و همت واعظ چرندابی، قم، مکتبه الداوری، [بی تا]، چاپ دوم، ص ۳۲.

مثلاً رساله «سهو النبی» را نوشت و حال آنکه با برهان عقلی و نقلی ثابت شده است که وسائط فیض و سفرای الهی، مطلقاً عصمت دارند، حضور آنان حضور تام و شرح صدرشان بالاترین می‌باشد، همانطور که قرآن می‌فرماید:

وَ آتَيْنَاهُ الْكِتَابَ صَبِيحًا^{۱۸}

در همان سن کودکی به او مقام نبوت بخشیدیم.

حکم، امر محکم، استوار و ریشه‌دار است. پیامبر حرف و فعل و نیتش از همان کودکی استوار و محکم بود.

بر همین مبنا میرزای قمی در قوانین به دنبال نقل کلام شیخ طوسی در عده الأصول در این باره می‌فرماید:

قانون: الْحَقُّ أَنْ نَبِيْنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - قَبْلَ الْبُعْثَةِ كَانَ مُتَعَبِّدًا وَ لَكِنْ لَا بِشَرِيعَةٍ مِّنْ قَبْلِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ^{۱۹}

پیامبر اکرم (ص) که هنوز مبعوث به رسالت نشده تا دین بیاورد، شیخ طوسی و میرزای قمی قدس سرهما چه می‌فرمایند؟ هر دو بزرگوار خیلی خوب فرمودند، درست فرمودند، منتها باید در باره این موضوع بحث شود، باید ببینیم اعظام و مشایخ علمای ما و شیخ طوسی و میرزای قمی چه حرفی شنیده‌اند که این بحث را در عده و قوانین آورده‌اند، همه از مشکلات وجود حضرتش مستضیء بودند، پس نمی‌شود که متدین به دین دیگران باشد، متدین به دین دیگران بودن با خاتمیت قابل جمع نیست، این اجمالش، تا به وقتش.

جناب صدوق سهو النبی نوشت به این پندار که اگر پیغمبر سهو نکند، مردم در باره او اعتقاد خدایی پیدا می‌کنند، او سهو کند که مردم اعتقاد خدایی در باره‌اش پیدا نکنند؟! يك فرمایشی فرموده که جواب آن را بنده حق ندارم عرض کنم و همان که شیخ بهایی فرمود کافی است. شیخ بهایی فرمود:

اگر امر دایر بشود بین سهو نبی و سهو صدوق (که بگوییم صدوق در این

.....

۱۸ - سوره مریم (۱۹): ۱۲.

۱۹ - قوانین الأصول، میرزای قمی، تهران، اسلامیه، ج ۱، ص ۴۹۴.

نظر خودش سهو کرده)، صدوق اولی به سهو است.

آیا ماه رمضان همیشه سی روز است

یکی از نظریات شیخ صدوق مربوط به تعداد روزهای ماه رمضان است. ایشان در کتاب من لایحضره الفقیه بعد از نقل روایاتی می‌فرماید: لذا شهر مبارک رمضان برای همیشه سی روز است.

در حالی که روایات دیگری هم داریم، از خاصه و در جوامع روایی عامه که بعضی از صحابه پیغمبر فرمودند: ما در زمان رسول الله، ماههای ۲۹ روزی بیش از ماههای ۳۰ روزی روزه گرفتیم. آن وقت جناب صدوق چند روایت نقل می‌کند که حضرت شیخ الطایفه طوسی در تهذیب و استبصار نظر ایشان را رد می‌کند. ما فرمایشات هر دورا در درس هفتاد و پنجم کتاب «دروس فی معرفة الوقت و القبلة» آورده ایم.

اینکه شیخ صدوق (ره) فرمود همیشه ماه رمضان ۳۰ روز است و روایاتی نیز در تأیید آن آورده. اشاره به يك نکته علمی دارد که متأسفانه حضرت شیخ طوسی هم در تهذیب و استبصار این را نیاورده است. جناب استاد ما مرحوم علامه شعرانی فرمودند که این روایات درست است، اما باید بین هلال نجومی و هلال واقعی سماوی تمیز داده شود، این روایات ناظر به هلال نجومی است نه هلال سماوی، چون کسانی که اهل فن می‌باشند و در علم هیئت، ریاضیات، نجوم و زیجات واردند، می‌دانند که رسم زیجات این طور است و جداول این طور ترتیب شده: محرم، صفر، ربیع الأول، ربیع الثانی، همینطور تا آخر ماههای فرد، تمام است (۳۰ روز) و ماههای زوج، ناقص است (۲۹ روز) و این ترتیب مربوط به هلال خارجی نیست بلکه مربوط به يك روش و نظام ریاضی و محاسبه‌ای است که باید اهلّه را تنظیم کنند، بعد مستخرج در وقت استخراج، از این تنظیم شده (تعديلات) که در علم هیئت و زیجات، بحثش هست، تعديلات، کسور، کبیسه و... را حساب می‌کند، بعد از اینها منتقل می‌شود به هلال خارجی. پس هلال زیج مقدمه‌ای است برای یافتن هلال خارج نه اینکه خودش ملاک باشد. اصطلاح زیج را غربیها لاتنازودر

زبان عربی جدول گویند. این که مرحوم شهید اول در کتاب صوم لمعه فرمود: «لا اعتبار بالجدول»، جدول یعنی زیج، یعنی زیج را اعتبار نکنید، مراد این نیست که اعتباری به علم ریاضی و هیئت نباید داشت. بلکه منظورشان این است که چون ترتیب ماههای زیج اینطوری است که همیشه محرم، سی روز و صفر ۲۹ روز و... یعنی همیشه فرد تمام و زوج ناقص است و جدول روی فرمول خاصی پیاده شده است، نباید آن را برای تعداد روزهای ماه ملاک قرار داد، بلکه باید از آن ملاک، ماه خارج را استخراج کرد، بعضی در بیان این کلام شهید نوشته‌اند: جدول یعنی تقویمهایی که استخراج می‌شود و به اینها اعتباری نیست و... اینها کلام شهید را درک نکرده‌اند.

جناب شهید اول خیلی حساب شده نوشته. چون زیج را به زبان عربی می‌گویند: «جدول» و چون ترتیب زیجات به حرکت وسطی، به قاعده فرمول استخراجی تنظیم شده که فردها ۳۰ و زوجها ۲۹ روز و ناقص است، شهید فرموده: «لا اعتبار بالجدول»، نکته‌اش این است. ما بحمدالله چند تا زیج اینجا داریم، که اگر باز کنیم می‌بینیم که محرم ۳۰ روز، صفر ۲۹ روز و...، ربیع الأول، ربیع الثانی، جمادی الأول، جمادی الثانی، رجب، شعبان، رمضان، و چون رمضان در فردهاست، همیشه تا قیام قیامت در زیجات ۳۰ روز است؛ زیرا از ماههای مفرد است و این را پیش حضرت امام صادق (ع) که عنوان کردند و گفتند: آقا مبنای جداول طوری هست که ماه رمضان همیشه ۳۰ روز و تمام است، این را ایشان خوشش آمده که چه خوب شده که ماه رمضان ۳۰ روز است آن‌آقای راوی که عادل و با تقوی و صادق هم بود و آنجا نشسته بود، متوجه حرف و تمایز این دو نشده و آمده بیرون و گفته که بله امام امضا کرده که ماه رمضان تا قیامت سی روز است. حضرت علامه شعرانی می‌فرمود: این روایاتی را که جناب شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه آورده، روی مبنا و برداشت آن روایت عزیزی است که درست حرف امام را متوجه نشده‌اند و حضرت شیخ طوسی هم از این جنبه ریاضی وارد نشده و این را بیان نفرموده است. فقط فرموده که: ان هذه الأخبار لا یجوز العمل بها من وجوه

منها...منها...^{۲۰} و در این وجوهی که ذکر کرده در این نکته ریاضی وارد نشده‌اند، ما این فرمایشات را دسته بندی و تنقیح و تحریر شده در درس ۷۵ کتاب «درس فی معرفة الوقت و القبلة» آورده‌ایم.

خلافت و ولایت از نظر شیخ مفید

راجع به این امر حضرت مفید رضوان الله علیه رساله‌ای دارند به نام «رسالة فی تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام علی جمیع الانبیاء غیر محمد(ص)».^{۲۱}

مسعودی در مروج الذهب می‌گوید: وقتی حضرت سید الاوصیاء را شب به خاک سپردند، روز بعد، جناب امام مجتبی در کوفه به منبر تشریف برده و فرمود: دیشب کسی از این نشئه رخت بر بست که پیشینیان مثل او نبودند و بر او سبقت نگرفتند و چون او متولد نخواهد شد مگر به فضل نبوت.^{۲۲}

از امام صادق(ع) هم مثل امام مجتبی(ع) روایت کرده‌اند که فرمود: «الآ بفضل النبوة». در اینکه امیرالمؤمنین(ع) نبی نبود بحثی نیست، اما به غیر از این رتبه، در دیگر کمالات انسانی از همه انبیا - به استثنای حضرت خاتم - افضل بود، و اینکه می‌گوییم حضرت علی(ع) مقام نبوت نداشت، این مثل این است که يك آقای را در نظر بگیریم که قاضی است. این آقای قاضی يك وقتی بخاطر منصب قضائش، عالمی ذوالفنون و زحمت کشیده و به مراتب از آن آقای قاضی در رشته‌های علوم شریفت‌تر و بزرگتر را، احضار می‌کند. به حکم اینکه صاحب منصب قضاء است، این آقا را خواسته و این آقا اطاعت می‌کند و حکم او مؤمنی است، اما مقام واقعی این عالم از او بالاتر است الآ فی رتبة القضاء. حضرت امیرالمؤمنین(ع) هم افضل از انبیا است الآ فی رتبة النبوة ولی در بقیه جهات کمالی انسانی از انبیا سلف بالاتر است. همینطور که جناب شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در این رساله بسیار شریفش آورده است و این حرفی است خیلی پخته،

.....

۲۰ - تهذیب الأحكام، ج ۲، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

۲۱ - این رساله در مجموعه عدة رسائل (ص ۲۰۰ - ۲۰۶) چاپ شده است.

۲۲ - مروج الذهب، مسعودی، قم، منشورات دار الهجرة، ج ۲، ص ۴۱۲.

منتهی ما الآن به اشاره عرض کردیم، اما باید حرف پرورده بشود و باز شود. این مسائل را باید حوزه علمیه بهروراند. باید درس معارف اصیل اسلامی در حوزه پرورده بشود و باز بشود تا این حقایق، خودش را نشان بدهد، باید اصول معارف مفید و فقه او پیاده شود، بلی مرحوم خواجه در تجرید الاعتقاد وارد شده و بحث فرموده‌اند. البته آنچه که مرحوم مفید فرمود، حرفی است و آنچه که مرحوم خواجه فرمود حرف دیگری است.

در زمان خواجه این بحث مطرح بود که آیا عمر افضل است یا علی (ع)، عثمان و عمر و ابوبکر افضلند از علی یا علی افضل از آنهاست. این بحث را مطرح کردند و خواجه را وادار کردند که بفرمایند علی افضل از آنهاست مطلقاً در تمام شئون انسانی افضل از آنهاست. وقتی بحث در مقام امیرالمؤمنین (ع) است، باید تیتتر بحث این باشد که شیخ مفید فرمود: تفضیل علی جمیع الانبیاء غیر محمد(ص)، چرا؟

جواب این پرسش را در حاشیه کشف المراد (ص ۶۱۵) آورده‌ام؛ چون در نسبت، مجانست شرط است، مثلاً نمی‌توانیم خط را با نقطه بسنجیم، و یا سطح را با خط بسنجیم، و یا حجم را با سطح، بلکه باید سطح را با سطح و خط را با خط بسنجیم، معیار در سنجش مجانست است.

ما اگر بخواهیم حضرت امیر(ع) را با کسی بسنجیم و بگوییم او افضل است یا علی؟ باید با معصوم بسنجیم. باید بگوییم: او افضل است یا حضرت موسی یا حضرت عیسی یا حضرت ابراهیم یا حضرت یحیی یا حضرت زکریا؟ باید مجانست باشد. معصوم با غیر معصوم چه سنجیتی دارد؟ آفرین بر ابن ابی الحدید، ایشان در خطبه ۸۶ نهج البلاغه این عبارت را از امیرمؤمنان(ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود:

وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصُّدُقِ
فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَ رَدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ.^{۲۳}

۲۳ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ق.
خطبه ۸۶، ج ۶، ص ۳۷۲.

بعد ابن ابی الحدید در ذیل این کلام امام می‌گوید: این فرمایش امام (فانزلوهم باحسن منازل القرآن) دلالت دارد بر عصمت آل پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع). چون حضرت مکلفین را امر می‌کند که با عترت از جهت جلالت و تعظیم و انقیاد و اطاعت، همانند قرآن رفتار کنید. گفتار ابن ابی الحدید چنین است:

فَإِنْ قُلْتَ: فَهَذَا الْقَوْلُ مِنْهُ يُشْعِرُ بِأَنَّ الْعِتْرَةَ مَعْصُومَةٌ فَمَا قَوْلُ أَصْحَابِكُمْ فِي ذَلِكَ (چون

خودش اشعری بود).

قلت نص أبو محمد بن متويه في كتاب الكفاية على أن علياً عليه السلام معصوم...
أدلة النصوص قد دلت على عصمته و التقطع على باطنه و مغيبه و أن ذلك أمر أختص هو
به دون غيره من الصحابة.^{۲۴}

این خیلی حرف مهمی است. حرف صاحب کفایه (ابن متویه) که تنها امیرالمؤمنین (ع) در میان صحابه پیغمبر معصوم بود. اگر در این کتاب هیچ حرفی نباشد مگر همین يك جمله، بر حقانیت فرمایش امامیه کافی است. بنده عقیده‌ام این است که امامیه در اثبات حقانیت خودشان هیچ احتیاجی به کتابهای خودشان ندارند. تمام کتابهایشان را بگذارند کنار، کتابهای اهل سنت کافی برای اثبات حقانیت عقاید امامیه است. بنده عقیده‌ام بر این است و بر این مدعایم دلیل دارم، نه از کافی مان حرف می‌زنیم، نه از وافی مان حرف می‌زنیم، نه از بحارمان حرف می‌زنیم. جناب خواجه طوسی هم این حرفها را می‌دانست نه اینکه اینها را نداند، لذا عرض کردم که خواجه را وادار کردند و به حرف آوردند که فرمود: آنها افضلند یا علی؟ و الا حرف مفید صحیح‌تر است که فرمود او را باید با انبیاء سلف سنجید نه با افرادی که معصوم نیستند. کسی نگفته عمر و ابوبکر و عثمان معصومند. هیچ کس این حرف را نزده. بیهقی درس‌ن، این روایت را از جناب رسول‌الله (ص) نقل کرده:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى

مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.^{۲۵}

.....

۲۴ - همان، ص ۳۷۶ - ۳۷۷.

۲۵ - رك: بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۳۹.

ببینید پیامبر اکرم (ص) امیرمؤمنان (ع) را با چه کسانی می‌سنجد لذا در حاشیه کشف المراد گفتیم بحث افضلیت امیرالمؤمنین بر ابوبکر و عمر و عثمان را به هیچ وجه عنوان نمی‌کنم و هیچ وقت به خودم اجازه نمی‌دهم که بگویم امیرالمؤمنین (ع) افضل از آنهاست چرا؟ برای اینکه در نسبت، مجانست شرط است.^{۲۶}

در باره امامت و تفضیل امیرالمؤمنین (ع) محی الدین عربی در باب ششم فتوحات مکیه آنجا که راجع به صادر نخستین بحث می‌کند می‌گوید: کسی به صادر نخستین نرسیده مگر دو نفر، یکی خاتم انبیا و دیگری علی بن ابی طالب. خوب چطور شده که علی بن ابی طالب (ع) به این مقام رسید؛ زیرا: اقرب الناس الیه (نزدیکترین فرد به پیغمبر بود) خوب این اقرب جسمانی که نیست و الا خیلی‌ها با او همنشین بودند.

آنکه را روی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت
قرب ظاهری که ملاک نیست و الا پیغمبر اکرم بر یغفورهم سوار می‌شد. قرب
ظاهری که ملاک نیست حالا چه شده که بعد از پیغمبر ایشان به این مقام رسیده‌اند،
می‌فرماید:

«لَإِنَّهُ كَانَ سِرُّ الْأَنْبِيَاءِ وَالْعَالَمِينَ أَجْمَعِينَ.»

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمْ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. اگر ما از اینها بگذریم چه کسی را داریم؟ انسان يك نهالی که می‌کارد نهالش را به دست هر کسی نمی‌دهد، دنبال يك باغبان خوب می‌گردد تا نهالش را به ثمر برساند؛ ما نهال وجود خودمان را به دست چه کسی بسپاریم؟

جناب مفید کتابی نیز در امامت نوشته است به نام ارشاد. بله الحق کتابی نوشته در امامت، روی برهان و حساب شده. و جناب محمد مسیح کاشانی در زمان صفویه آن را ترجمه کرده که ترجمه خوبی است، به نام شاه سلطان سلیمان نوشته

.....
۲۶ - کشف المراد، بخش تعلیقات، ص ۶۱۵ - ۶۱۶.

با عنوان «تحفه سلیمانیه» که چاپ سنگی هم شده، قلمش هم خیلی سنگین و خوب است.

جزای عمل

یکی از عرایض دیگر که در پیرامون جناب شیخ مفید یاد داشت کرده‌ام که به عرض برسانم مسئله جزای عمل است که در کتب فلسفی و کتب حکمت متعالیه عنوان شده است: جزاء در طول عمل است، جزاء نفس عمل است. جزاء نفس عمل است یعنی بنده و شما، الآن نباید بگوییم که ما این چند سالی که درس خواندیم، بحث داشتیم، شب و روز زحمت کشیدیم و... نتیجه عمل ما چه شد؟ نتیجه، بدن جنابعالی است، نتیجه خودت هستی، نتیجه زبانت، آثار وجودیت است. چرا دیگری مثل تو نمی‌تواند بنویسد؟ چرا دیگری مثل تو نمی‌تواند حرف بزند؟ يك آقایی که نجار است نباید بگوید من که سی سال است نجاری می‌کنم جزایم چه شد؟ خوب تو يك نجار قابلی شده‌ای، جزا، نفس عمل است. این مسئله را بحمد الله تعالی با آیات و روایات و خیلی منقح در کتاب عیون مسائل نفس بحث کرده‌ایم.

البته در روایات تجسم نداریم بلکه کلمه تمثّل داریم، تمثّل و شبه آن، تمثّل یعنی ما آنچه را که داریم، همه در خود ما به وجود می‌آید و همه را خودمان در خودمان کاشته‌ایم و میهمان سفره خودمان هستیم.

جناب مفید در کتاب شرح عقاید صدوق راجع به این موضوع فرمایشی دارد و معلوم می‌شود که مطلب برای او شریف و ارزنده بوده که آن را قبول کرده است. می‌فرماید: دو مَلِك مؤمن را مبشّر و بشیر و دو مَلِك انسان بدکار را ناکر و نکیر گویند چرا؟ به چه عنوان؟ وَ أَنْ هَذَيْنِ الْأَسْمَيْنِ لَيْسَا يَلْقَبُ لُهُمَا وَ أَنَّهُمَا عِبَارَةٌ عَنْ فِعْلِهِمَا.^{۳۷} این حرف مهمی است، چون این که مفید آورده «عِبَارَةٌ عَنْ فِعْلِهِمَا» به طور یقین متن حدیث را در نظر داشته است.

و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته

.....

۲۷ - شرح عقائد الصدوق، ص ۴۵.